



فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۴، شماره ۱، بهار ۱۳۹۷، صفحات ۲۱۰-۱۹۷

سیاست‌پژوهی

فرهنگ عمومی، هویت فرهنگی، سیاست‌گذاری فرهنگی دیدگاه‌های مقایسه‌ای*

پریسا ابن یامینی^۱

دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه خوارزمی

(تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۱۶)

چکیده

«فرهنگ عمومی، هویت فرهنگی، سیاست‌گذاری فرهنگی» به تعریف و بررسی سیاست‌گذاری فرهنگی در کشورهای چون آمریکا، فرانسه، کشورهای که قبلاً مستعمره بوده و یا اکنون تحت استعمار داخلی قرار دارند، می‌پردازد و نیز بازیهای المپیک، این رویداد جهانی که مراسم افتتاحیه آن بیان هویت ملی کشور میزبان است و به نوعی مشمول سیاست‌گذاری فرهنگی می‌شود را مورد مطالعه قرار داده است. نویسنده از رویکرد مقایسه‌ای استفاده کرده است زیرا تجزیه و تحلیل‌های مقایسه‌ای قادر به توضیح طیف وسیعی از سبک‌های سیاست‌گذاری فرهنگی می‌باشد و منعکس‌کننده ایدئولوژی سیاسی و سنت‌های اداری است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری فرهنگی، هویت فرهنگی، فرهنگ عمومی، استعمار.

*این مقاله به معرفی کتاب ذیل می‌پردازد:

Public Culture, Cultural Identity, Cultural Policy (Comparative Perspectives): Kevin Mulcahy, Published by Palgrave Macmillan, 2017.

1- نویسنده مسئول Email: Parisa.ebn@gmail.com

مقدمه

کتاب «فرهنگ عمومی، هویت فرهنگی، سیاستگذاری فرهنگی (دیدگاههای مقایسه‌ای)» توسط کوین مالکاهی نگاشته شده است و توسط انتشارات پالگریو مک میلان در سال ۲۰۱۷ منتشر شده است. این کتاب از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول تحت عنوان «سیاست و حمایت» که شامل سه فصل زیر می‌باشد:

- ✓ فصل اول: فرهنگ دست نامرئی؛ سیستم آمریکایی حمایت فرهنگی
 - ✓ فصل دوم: صدور تمدن؛ دیپلماسی فرهنگی فرانسه
 - ✓ فصل سوم: حمایت از رویدادهای بزرگ برای جهانی سازی هویت؛ مراسم افتتاحیه المپیک به عنوان سیاستگذاری فرهنگی.
- و بخش دوم تحت عنوان «ایدئولوژی و هویت» که شامل سه فصل زیر می‌باشد:
- ✓ فصل چهارم: استعمار؛ سیاستگذاری فرهنگی پسا استعماری که شامل کشورهای چون: مکزیک: تجدید نظر فرهنگی، کانادا؛ بازگویی فرهنگی، آفریقای جنوبی؛ بازسازی فرهنگی و اوکراین؛ احیای فرهنگی
 - ✓ فصل پنجم: استعمار داخلی؛ مناطق فرهنگی و سیاست ملی‌گرایی که شامل مناطقی مانند: کبک: از بقا تا جهانی شدن، کاتالونیا؛ مقاومت فرهنگی، پرتوریکو؛ ساخت فرهنگ و اسکاتلند: بازآرایی فرهنگ
 - ✓ فصل ششم: آکادیا و فضای فرهنگی کجون؛ انطباق، سازش و اصالت

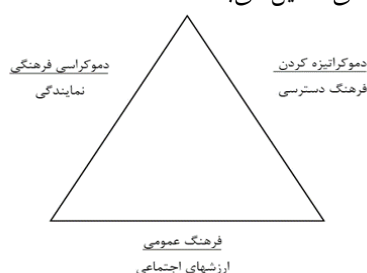
سیاستگذاری فرهنگی

شاید به دلیل ماهیت غیرواقعی اجزای فرهنگ است که سیاستگذاری فرهنگی عمومی فاقد اهداف شفاف، قطعی و مورد توافق می‌باشد. این اهداف با توجه به ماهیت سیستم سیاسی و ارزشهای ایدئولوژیکی که آنها را به تصویر می‌کشند بطور قابل ملاحظه‌ای متفاوت است. این متغیرها بر چگونگی تعریف و درک فرهنگ اثر می‌گذارند. سیاستگذاری عمومی یک ملت بازتاب تجربه‌های تاریخی و سیستم‌های ارزشی می‌باشد که توسعه اجتماعی آن را شکل داده و سیاستگذاری فرهنگی بیشتر تجربه‌های تاریخی-اجتماعی را منعکس می‌کند. برای درک سیاستهای فرهنگی یک کشور، ابتدا باید فرهنگ سیاسی آن کشور را درک کرد زیرا دولتها با توجه به فرهنگ سیاسی‌شان در مفهوم سازی و اجرای سیاستهای فرهنگی، متفاوت عمل می‌کنند. فرهنگ سیاسی عبارت است از نگرشهای عمومی در مورد سیستم سیاسی و نگرشهای خاص در مورد نقش خود در این سیستم. سیاستگذاری فرهنگی نه تنها به عنوان مسائل اداری بلکه به

عنوان بازتاب آنچه که «جهان‌بینی» نامیده می‌شود نیز باید درک شود. جهان‌بینی، شخصیت جامعه و چگونگی تعریف شهروندان از خود را بازگو می‌کند. سیاستگذاری فرهنگی، جهان‌بینی از جهان‌بینی بزرگتر سیاسی و اجتماعی را ارائه می‌کند. سیاستگذاری فرهنگی، هدفی آسان و اغلب جذاب برای حملات ایدئولوژیکی و بودجه‌ای می‌باشد. در اصل سیاستگذاری فرهنگی در مورد ایجاد حوزه‌های عمومی می‌باشد که منحصراً وابسته به انگیزه‌های سودآور و ارزشهای تجاری نیست. سیاستگذاری فرهنگی به عنوان مجموع فعالیت‌های دولت با احترام به هنرها (شامل صنایع فرهنگی سودآور)، انسانیت و میراث فرهنگی در نظر گرفته می‌شود. میراث فرهنگی، عنصر تعیین‌کننده‌ای در فرهنگ سیاسی ملی می‌باشد که «ادراکی از خویش» را برای شهروندان مشخص کرده و شامل استراتژی‌ها و فعالیت‌های دولت است که تولید، انتشار، بازاریابی و مصرف هنرها را افزایش و ترویج می‌دهد.

مارک شوستر^۱ می‌گوید:

۱. برخلاف تصور عموم منطقه امن موسسات بسیاری در روند سیاستگذاری فرهنگی دخیل می‌باشند.
 ۲. اینطور نیست که میان تمامی این موسسات و فعالیت‌هایشان حول تشکیل مفهوم کلی، اجتماعی وجود داشته باشد.
 ۳. اکثر سیاستگذاری‌های فرهنگی نتیجه اقدامات و تصمیمات گرفته شده بدون بیان قصد/ نیت سیاستگذاری می‌باشد.
 ۴. اکثر سیاستگذاری‌های فرهنگی تنها نتیجه حمایت مالی مستقیم نیست بلکه نتیجه مداخلات اداری گوناگون نیز می‌باشد.
- سیاستگذاری فرهنگی شامل مجموعه‌ای از افراد و سازمان‌های بزرگ و ناهمگونی است که در خلق، تولید، ارائه، توزیع، نگهداری و آموزش در مورد میراث زیبایی‌شناسی و فعالیت‌ها، محصولات و مصنوعات تفریحی دخیل می‌باشند.



شکل ۱- مدل سیاستگذاری فرهنگی متعادل.

هدف اصلی دموکراتیزه کردن فرهنگ، روشن‌اندیشی زیبایی‌شناسی، بالا بردن عزت نفس و توسعه آموزشی شهروندان می‌باشد. دموکراتیزه کردن فرهنگ، منعکس‌کننده حس توافق حول ارزشها و گنجینه‌های گذشته ملی می‌باشد که بخشهای کلیدی بافت اجتماعی و حافظه تاریخی کشور بشمار می‌روند. دموکراتیزه کردن فرهنگ، رویکردی از بالا به پایین است و هدف آن؛ افزودن مخاطبان بیشتر برای ارزش نهادن به فرهنگ برتر می‌باشد زیرا این اعتقاد وجود دارد که برخی بیانات زیبایی‌شناسی، ذاتاً برتر هستند. دولت دموکراتیک نمی‌تواند تنها مشوق ترجیحات زیبایی‌شناسی اقلیت ممتاز باشد. سیاستگذاری فرهنگی دموکراتیک باید اهدافش را طوری بیان کند که نشان دهنده علائق عمومی موجود در فرهنگ عمومی باشد. دموکراسی فرهنگی، شناسایی ظرفیت هنرها و فرهنگ برای طیف گوناگونی از فعالیتها است؛ بخصوص آنهایی که به راحتی جز سلیقه‌های مشترک عام نمی‌باشند. هدف؛ حمایت از فرهنگهای غیر تجاری و فعالیتهای آماتور می‌باشد که شامل امور محلی، فستیوالها و مکانهای میراث فرهنگی و نیز نهادهای علمی و آموزشی، باغ وحشها، باغ گیاه‌شناسی، آکواریوم، رصدخانه‌ها و موزه‌های تاریخ طبیعی هستند. موضوع دموکراسی فرهنگی، فراهم آوردن رویکردی مردمی‌تر در تعریف و ارائه فرصتهای فرهنگی بوده و روند سیاستگذاری در آن؛ از بالا به پایین به سیاستگذاری پایین به بالا تغییر پیدا می‌کند و دولت مسئول ایجاد فرصت برای فعالیت فرهنگی شهروندان می‌باشد. دموکراسی فرهنگی حامی تکثرگرایی فرهنگی است. فرهنگ عمومی بستری است که در آن هر نوع سیاستگذاری فرهنگی قرار می‌گیرد. تاریخ، باورها و ارزشهای فرهنگ سیاسی عمومی است که نمودهای ممکن هر فرهنگ عمومی را شکل می‌دهد. اجزای فرهنگ عمومی عبارتند از: فرهنگ نخبگان و فرهنگ توده. بنابر نظر موقعیت نخبگان، سیاستگذاری فرهنگی باید بر روی کیفیت زیبایی‌شناسی به عنوان معیاری جهت کمکهای مالی عمومی تاکید کند. این دیدگاه معمولاً از طرف سازمانهای فرهنگی بزرگ، هنرمندان خلاق در حوزه تعریف شده هنرهای زیبا، منتقدان فرهنگی و مخاطبان تحصیل کرده‌ی اینگونه از اشکال هنر مورد حمایت قرار می‌گیرد. در مقابل طرفداران موقعیت توده، بر مفهوم شایستگی هنری کمتر سنتی و بیشتر کثرت‌گرا تاکید می‌کند و آگاهانه در جستجوی خلق سیاستگذاری تنوع فرهنگی می‌باشند. نخبه‌گرایی به دموکراتیزه شدن فرهنگ و توده‌گرایی به دموکراسی فرهنگی منجر می‌شود. رویکرد دیگری نیز در فرهنگ عمومی به نام «رویکرد تساهل» وجود دارد که در واقع رویکردی ترکیبی است و از نظر زیبایی‌شناسی جامع و بطور گسترده در دسترس می‌باشد. سیاست فرهنگ عمومی تساهل در عین وفاداری به بالاترین استانداردهای تعالی و بیانات زیبایی‌شناسی، بیشترین دسترسی ممکن برای مردم از مکانهای جغرافیایی، لایه‌های اقتصادی-اجتماعی و سوابق آموزشی مختلف را نیز فراهم می‌کند.

بخش اول: سیاست و حمایت

فرهنگ دست نامرئی: سیستم آمریکایی حمایت فرهنگی

اساس درک حمایت عمومی از هنرها در آمریکا، فقدان هرگونه سابقه مداخله مستقیم ملی می‌باشد. فقدان حمایت عمومی دال بر بی‌فرهنگ بودن مردم آمریکا نیست بلکه اصولی چون دولت محدود، اقتصاد دست نامرئی و فردگرایی جزم‌اندیش، چهارچوب توجیهی آن را تشکیل می‌دهد. پایه رویکرد آمریکایی به فرهنگ، اجتناب از هرگونه مداخله جمعی دولت می‌باشد. هیچ وزارت فرهنگی در آمریکا وجود ندارد. دپارتمانی در سطح کابینه مسئول سیاستگذاری فرهنگی و اداره طیف وسیعی از فعالیتهای هنری است. سیاست دولت آمریکا از طریق فرآیند معافیت مالیاتی، اعطای یارانه غیرمستقیم به سازمانهای هنری به همراه کمکهای خیرخواهانه عمل می‌کند. بنابراین دولت آمریکا قادر به ترویج هر نوع بیان فرهنگی بدون ایجاد فرهنگ ملی رسمی بوده و سازمان فرهنگی آمریکا معمولاً نهادی خصوصی و غیرانتفاعی می‌باشد که به نام (c) (3) 500 در نظام‌نامه مالیاتی نامگذاری شده است و از طریق درآمد کسب شده، کمکهای انسان‌دوستانه فردی و حمایت مالی شرکتها و کمکهای محدود دولت مورد حمایت قرار می‌گیرد. آنچه که در بسیاری از کشورها به نام "صنایع فرهنگی" از آن حمایت می‌شود در آمریکا «تجارت سرگرمی» نامیده می‌شود. ارزشهای زیبایی‌شناسی به صورت اولویتهای فردی و فعالیتهای فرهنگی؛ اساساً به عنوان انتخابهای سرگرمی در آمریکا دیده می‌شوند. آمریکا ممکن است سیاستگذاری فرهنگی ملی نداشته باشد اما سیاست مالیاتی ملی دارد که شرایط آن بخش فرهنگی را قادر می‌سازد تحت کمکهای خیرخواهانه خصوصی و غیرانتفاعی نهادی قرار گیرد. مدل سیاستگذاری فرهنگی در آمریکا «دست نامرئی» می‌باشد که با مشخصه‌های فرهنگ سیاسی آمریکا که همان دولت محدود، محدودیت مسئولیتهای عمومی و خصوصی سازی است سازگار است. «دست نامرئی» نشان‌دهنده فقدان دستورالعمل سیاستی خاص و تخصیص اولویتهای فرهنگی توسط بازار آزاد (اگر نه بطور عادلانه) می‌باشد. این بازار آزاد است که سیستم آمریکایی حمایت فرهنگی را به بهترین شکل مشخص می‌کند. فرهنگ عمومی در آمریکا به دلیل مقاومت تعداد زیادی از آمریکاییان در برابر مفهوم «دولت بزرگ» بطور عام و «دولت فرهنگی» بطور خاص چندان مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. هویت آمریکایی همچون موزاییکی است که در آن هر فرهنگ بخاطر منحصر به فرد بودنش ستوده می‌شود و در کنار یکدیگر فرهنگ ملی را تشکیل می‌دهند. در مدل «دست نامرئی»، کمکهای مالی عمومی مشمول معافیتهای نظام‌نامه مالیاتی جهت انجام فعالیتهای غیرانتفاعی می‌باشند. در حقیقت بسیاری از نهادهای فرهنگی عمومی در آمریکا سازمانهای

غیرانتفاعی بوده و ایدئولوژی دست نامرئی بر چگونگی مفهوم سازی سیاستگذاری عمومی در آمریکا حاکم است. دولت ملی آمریکا از ایده ایجاد فرهنگ عمومی متحد که دولت در آن به عنوان حامی اصلی هنرها می‌باشد اجتناب کرده است. فرهنگ سیاسی آمریکا به مداخله عمومی در سیاستهای اجتماعی به دیده تردید می‌نگرد و بطور کلی مداخلات بازار، بخش خصوصی و غیرانتفاعی را ترجیح می‌دهد. سیاستگذاری عمومی در آمریکا بطور کلی مسئولیت عمومی را محدود می‌سازد. دولت آمریکا با استفاده از رویکرد «لسه‌فر» و با اعطای مشوق‌های مالیاتی به افراد برای انجام فعالیتهای فرهنگی، فرهنگ را بطور غیر مستقیم مورد حمایت قرار می‌دهد. بی‌شک نقش بخش غیر انتفاعی، کشور آمریکا را از دیگر ملت‌ها متمایز ساخته است. دولت آمریکا با استفاده از انگیزه‌های مالیاتی، قدرت سیاستگذاری بیشتری را به نهادهای خصوصی اعطا می‌کند که این نهادهای خیرخواهانه؛ اهداف گوناگونی را دنبال می‌کنند و در زمینه‌های مذهب، سلامت، آموزش، رفاه اجتماعی و فرهنگ فعالیت دارند. بطور کلی مشخصه‌های برنامه‌های فرهنگی دولت آمریکا عبارتند از: برنامه‌ها بخش بخش بوده، توسط موسسات اداری گوناگونی ایجاد شده‌اند، تحت نظارت کمیته‌های مختلف کنگره می‌باشد، پشتیبان و پاسخگوی علایق گوناگون بوده و نماینده دیدگاههای سیاسی بخشهای مختلف حوزه فرهنگی می‌باشد. این گسستگی نهادی، منعکس کننده ماهیت پراکنده فعالیتهای هنری در آمریکا و ترس از اثرات بوروکراسی فرهنگی یکپارچه بر استقلال بیان هنری می‌باشد. در واقع دولت سهامدار کوچکی در تجارت فرهنگی می‌باشد.

صدر تمدن: دیپلماسی فرهنگی فرانسه

در گذشته ملت‌ها برای طرح سیاست‌ها و افزایش قدرتشان از ابزاری چون جنگ، دیپلماسی و اقتصاد استفاده می‌کردند اما فرهنگ نیز مدتها است که به عنوان بعد چهارم سیاست بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد. فرهنگ، شیوه زندگی کردن می‌باشد و هدف از به کارگیری آن گسترش نفوذ اجتماعی است تا قدرت سیاسی. ابزار تاثیرگذاری شامل ماموریت آموزشی، بورس تحصیلی، نمایشگاه هنری و برگزاری کنسرت توسط گروههای موسیقی می‌باشد و بازه زمانی آن بلند مدت است نه کوتاه مدت. این قبیل فعالیتها در قالب مفهوم کلی تری که شامل (علم و تکنولوژی) نیز می‌شود توسط جوزف نای «قدرت نرم» نامیده شده است. قدرت نرم بنا بر تعریف جوزف نای عبارت است از جایگزینی ترغیب به جای اعمال فشار. زمانی که نرمهای فرهنگی یک ملت جذاب و مجاب کننده به نظر برسند؛ بقیه ملتها نیز تمایل به تعقیب آن بدون استفاده از قدرت سخت می‌کنند. قدرت نرم نه تنها مکمل سه ابزار اصلی ذکر شده می‌باشد بلکه

تأثیرگذاری آن بر سیاست خارجی ملتها نیز بیشتر است. قدرت نرم همراه با خلاقیت فرهنگی، ابزار قدرتمندی را برای تأیید حضور فرانسه در جامعه بین‌المللی تشکیل داده‌اند. به دلیل تعهد بلند مدت دولت فرانسه به ترویج و توسعه نهادهای فرهنگی در داخل و خارج از کشور، همواره بعد فرهنگی دیپلماسی عمومی مدنظر بوده است و مدتها از قدرت نرم، این منبع عظیم؛ برای شکل دادن به چهره بین‌المللی و شهرت فرهنگی‌اش استفاده کرده است. اگر بخواهیم به جای قدرت نرم از واژه دیگری استفاده کنیم می‌توان از واژه تجاری «برندسازی» استفاده کرد که به معنای حفظ تصویر ملی متمایزی است که پایدار و قابل شناسایی است و ارزش تقلید دارد. درک ارزش برندسازی ملی به کشورها کمک می‌کند تا در مناطقی که تصویر جهانی، آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد سرمایه‌گذاری کنند. دیپلماسی فرهنگی در زمره سیاست خارجی فرانسه به مدت بیش از ۱۰۰ سال بوده است. دیپلماسی فرهنگی فرانسه برای ترویج زبان فرانسه و پرستیژ بین‌المللی این کشور به کار گرفته می‌شود. تمایز اساسی میان دیپلماسی سنتی و دیپلماسی فرهنگی عبارت است از اینکه: دیپلماسی سنتی متوجه تعاملات میان بازیگران ملی در نظام بین‌المللی است در حالیکه دیپلماسی فرهنگی درصدد تأثیرگذاری بر مردمان خارجی از طریق سازمانهای غیررسمی پژوهشگران، هنرمندان، روشنفکران و روزنامه‌نگاران می‌باشد. هدف دیپلماسی فرهنگی با توجه به جهت‌گیری سیاستهای بین‌المللی در میان بازیگران عمده نهادی متفاوت می‌باشد. این اهداف شامل ترویج تمدن سازی در مناطق دارای منافع استراتژیک، حفظ نفوذ بر روی مستعمره‌های قبلی و حفظ رابطه با مهاجرانشان و یا بزرگداشت فرهنگ ملی و اعتبار هنری است. دیپلماسی فرهنگی فرانسه ریشه در آموزش زبان داشته است. همانطور که ریمون آرون بیان کرده است: «فرهنگ فرانسه، زبان است و این زبان ورای تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌باشد. جهت اساسی دیپلماسی فرهنگی فرانسه عبارت است از: ترویج زبان و تمدن فرانسوی». نگرانی‌های زیبایی‌شناسی، زبان‌شناسی و سبک‌شناسی، موضوعات دیرین سیاسی بوده‌اند که تعهد قوی فرانسه به دیپلماسی فرهنگی را ایجاد کرده‌اند. در حالیکه قدرت نظامی، سیاسی و بین‌المللی فرانسه کاهش یافته است، فرهنگ به عنوان عنصر کلیدی در برندسازی مطلوب فرانسه در نظام جهانی، همچنان باقی مانده است که این امر می‌تواند برند ملی فرانسه را اعتبار/ ارتقا دهد. ماهیت سیاست‌گذاری فرهنگی در فرانسه از آنجایی که جزئی از هویت ملی این کشور می‌باشد، وارد قلمرو فرهنگ سیاسی نیز شده است در نتیجه دولت از انواع هنرها پشتیبانی کرده و این اعتقاد وجود دارد که حمایت از بیان‌های مختلف فرهنگی به هر شکلی که باشند وظیفه‌ای وطن‌پرستانه و بخشی از تعهد سیاسی می‌باشد. برای بسیاری از ملت‌ها، فرهنگ بیان هویت ملی است و به عنوان مسئولیت عمومی باید ترویج و حمایت شود. فرهنگ عمومی آمریکا، دشمن برتری زیبایی‌شناسی و سنت‌های فرهنگی فرانسه شناخته شده

است. اعلامیه یونسکو (کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی) در سال ۲۰۰۵ به دنبال ارزش قائل شدن به تلاش ملتها (بخصوص فرانسه و کانادا) جهت اعمال محدودیت بر روی حضور فراگیر فرهنگ عامه آمریکا از طریق اقدامات حمایتی داخلی بود و بطور خاص اعلام کرد که حمایت از صنایع فرهنگی مشمول نقض تجارت آزاد نمی‌باشد. این اعلامیه، خواهان ایجاد مانع برای تولیدات فرهنگی آمریکا نبود بلکه حق کشورها برای ترویج آثار فرهنگی‌شان را مورد تأیید قرار داد. برای آمریکا این تهدیدی علیه سهم صادرات محصولات سرگرمی‌اش در بازار محسوب می‌شد. اعلامیه یونسکو پیروزی در ارزش نهادن به فرهنگهای منحصر به فرد ملی محسوب می‌شد و همچنین مخالف این ادعای آمریکا بود که حتی اقدامات حمایتی برای تشویق فرهنگ محلی نقض اصول تجارت می‌باشد.

حمایت از رویدادهای بزرگ برای جهانی سازی هویت: مراسم افتتاحیه المپیک به عنوان سیاستگذاری فرهنگی

از ابتدای قرن ۲۱؛ بزرگترین رویداد صلح‌آمیز در جهان، مراسم بازیهای المپیک می‌باشد که هر چهار سال یکبار برگزار می‌گردد. فرآیند نمایش بازیهای المپیک نیاز به توسعه سمبولهای فرهنگی مناسب از قبیل «نشانه‌ها، آیین‌ها و تصاویر» دارد. هدف اصلی این نشانه‌های فرهنگی، ایجاد «برندی» است که هم نماینده اجتماع محلی و هم نماینده دنیای بیرون باشد و ارزشهای ملی کشور میزبان را جهت دستیابی به شناخت بین‌المللی نشان دهد. المپیک، فرصتی برای بیان برتری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین موفقیت‌های ورزشی می‌باشد و از همه مهم‌تر؛ بازیهای المپیک، یکی از بزرگترین رویدادهای رسانه‌ای است که دارای پتانسیل عظیمی برای اقدامات سیاسی سمبولیک می‌باشد. امروزه تمرکز بازیهای المپیک بر روی بیان ارزشهای ملی با اهداف سیاسی می‌باشد. این ارزشها ممکن است بازتاب مفاهیم تاریخی سنتی مرتبط با هویت ملی و یا مفاهیم تحریف شده جهت حفظ منافع رژیم بر سر کار باشد. هر کدام از مراسم افتتاحیه بازیهای المپیک که مورد بررسی قرار می‌گیرند به نوعی بیان هویت ملی هستند که به اختصار عبارتند از:

المپیک ۱۹۳۶ برلین (المپیک هیتلر): آشکارترین مورد استفاده از میادین المپیک برای اهداف تبلیغاتی بود. بازیهای ۱۹۳۶ برلین در اصل نمایش بسیار باشکوهی بود که از المپیک برای مشروعیت بخشیدن به رژیم و ارائه تصویری به جهان به عنوان ملتی صلح‌جو، متمدن و خشنود استفاده کرد.

المپیک ۱۹۸۴ لس‌آنجلس (المپیک کارآفرینی): می‌تواند بازیهای جنگ سرد نیز نامیده شود زیرا بازتاب تحریم کردن شوروی به تلافی تحریم بازیهای سال ۱۹۸۰ شوروی از طرف آمریکا

به دلیل مداخلات شوروی در افغانستان بود. بازیهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۴ در واقع فرصتی بود برای نشان دادن برتری نظامهای ایدئولوژیک دو ابرقدرت. اهمیت واقعی بازیهای ۱۹۸۴ (که المپیک مک دونالد نیز نامیده می‌شود) به تکیه بی‌سابقه بر حمایت مالی شرکت‌ها و استفاده از لوگوی آنها برای تأمین مالی مراسم، اشاره دارد. این المپیک نمونه‌ای از چگونگی سودآور بودن بازیها و همچنین موفقیتی در زمینه تغییر ایده‌ها در مورد تأمین مالی مراسم المپیک بود.

المپیک ۲۰۰۸ (پکن) المپیک نظم و هماهنگی): دو ویژگی کلی سیاست «چین جدید» که در مراسم افتتاحیه المپیک خود را نشان داد عبارتند از: ۱- «مدرنیته و بقا» که در واقع ترکیب جامعه اقتصادی قدرتمند چین معاصر با فرهنگ ۵۰۰۰ ساله‌اش می‌باشد ۲- «نظم و هماهنگی». در واقع المپیک پکن نوعی دیپلماسی نرم بود. المپیک زمستانی ۲۰۱۴ سوچی: مراسم افتتاحیه سوچی، نمایش باشکوه سیاسی، فرهنگی و به دقت برنامه‌ریزی شده‌ای بود که به دلیل هزینه‌های اقتصادی صرف شده و محبوبیت بازیهای زمستانی، نمونه‌ای در تاریخ بازیهای المپیک محسوب می‌شود.

بخش دوم: ایدئولوژی و هویت

مشخصه متمایز سیاستگذاری فرهنگی در کشورهای که قبلاً مستعمره بوده‌اند؛ اهمیت شکل‌گیری هویت و سیاست‌هایی است که در تعریف آنها نقش دارند. استعمار فقط مربوط به حکومت خارجی یا وابستگی اقتصادی نمی‌باشد بلکه سلطه فرهنگی را نیز در بر می‌گیرد که منجر به ایجاد روابط نامتقارن میان مرکز و پیرامون، میان هژمون حاکم و دیگران در حاشیه می‌شود. در این شرایط اینکه چه چیزی مشمول «فرهنگ اصیل» می‌باشد و این فرهنگ چگونه هویت ملی را شکل می‌دهد، نگرانی اصلی سیاسی و اجتماعی می‌باشد. استعمار، «یکی از خالص‌ترین اشکال تخریب فرهنگی است» زیرا قاطعانه خویشتن‌بینی مردمان تحت استعمار را تضعیف می‌کند. فقدان حاکمیت فرهنگی منجر به محدودیت یا مانع استقلال سیاسی می‌شود. دوران پسا استعماری برای تحقق کامل حاکمیت، نیازمند ایجاد فرهنگ عمومی منحصر به فرد و فرهنگ سیاسی متمایز می‌باشد. برای «از مستعمرگی رهاشده‌ها»، سیاست تغییر فرهنگی مکمل بازسازی سیاسی می‌باشد. گفتمان پسااستعماری بر نقش فرهنگ بر اعمال قوانین امپریالیستی و آزادی از امپریالیسم تأکید می‌کند. ملت‌های پسا استعماری به دنبال خلق تمایزات فرهنگی هستند تا رژیم جدیدشان به رسمیت شناخته شود. سیاستگذاری فرهنگی فقط شامل حمایت از هنرها نمی‌باشد بلکه مطرح کردن مفاهیم عمده سیاسی و جبران میراث استعمار را نیز در بر می‌گیرد. «اصالت»، عنصر ضروری در خلق فرهنگ عمومی در جوامع پسا استعماری می‌باشد. سیاستگذاری فرهنگی برای ایجاد حس هویت به تجربه‌های تاریخی، اراده سیاسی، وضعیت

جغرافیای سرزمینی، همبستگی مردمی و تطابق ملیت با دولت بسیار وابسته است. از همه مهم تر اینکه هیچ سیاستگذاری فرهنگی در جایی که ملیت موضوعی کشمکشهای سیاسی می‌باشد نمی‌تواند هویت ملی را ایجاد کند.

استعمار: سیاستگذاری فرهنگی پسا استعماری

در این بخش سیاستگذاری فرهنگی کشورهای دارای سابقه استعمار را مورد بررسی قرار می‌دهیم که شامل مکزیک، کانادا، آفریقای جنوبی و اوکراین می‌باشد.

مکزیک

برنامه نقاشی‌های دیواری، بخشی از سیاستگذاری فرهنگی با پشتیبانی مالی دولت در زمینه حمایت از خلاقیت هنری برای به تصویر کشیدن ملی‌گرایی بود. این برنامه، گذشته بومی مکزیک را جشن می‌گرفت و منجر به بروز رنسانس فرهنگی شد. دستور کار سیاسی برای نقاشی‌های دیواری، شامل اصول ۴ گانه زیر بود:

۱. خلق فرهنگ ملی مشترک بر پایه‌ای سکولار
۲. رسمی کردن نسخه ایده‌آل از گذشته
۳. تفسیر تاریخ ملی جهت اولویت دادن به مشارکت مردم غیر بومی
۴. ارائه مجموعه‌ای از سمبول‌های ملی معمول پذیرفته‌شده و یادبودی از قهرمانان ملی.

کانادا

کانادا قربانی استعمار نبوده است اما آنها مدت‌ها است از این موضوع آگاه‌اند که قدرت «تجارت سرگرمی» آمریکاییها منجر به ادغام بیشتر هویت‌های فرهنگی‌شان شده است. از دید کانادایی‌ها، این امر انحصار فرهنگی محسوب می‌شود. تأثیری که صنایع فرهنگی آمریکا در دورانه‌های مختلف و میان مخاطبان خاص داشته است؛ حس ترس شدیدی نسبت به «آمریکایی شدن» کانادا را در میان آنان برانگیخته است. به لحاظ سیاستگذاری عمومی، آمریکا و کانادا ادراکات کاملاً متفاوتی از ماهیت فرهنگ دارند. فرهنگ از نظر آمریکایی‌ها کالایی کاملاً قابل فروش می‌باشد و اساساً معادل سرگرمی است که به درستی توسط بازار تخصیص یافته است. کانادایی‌ها جنبه کالایی فرهنگ را قبول کرده و به آن اهمیت می‌دهند اما فرهنگ را به عنوان منبع اجتماعی یا کالای عمومی نیز در نظر می‌گیرند. در کانادا همانند بسیاری از ملت‌ها، فرهنگ؛ بیان هویت ملی است که همانند مسئولیت ملی باید ترویج و حمایت شود. کانادایی‌ها فرهنگ را پدیده‌ای ورای سرگرمی می‌بینند و مسائل مربوط به هویت ملی، میراث فرهنگی و انسجام اجتماعی را مطرح

می‌کنند. کانادا به دلیل نزدیکی فیزیکی به همسایه‌ای قدرتمند که مشکلات خاصی را برای فرهنگ کانادا و همین‌طور سیاستگذاری فرهنگی آن ایجاد کرده است؛ در خط مقدم اعلامیه یونسکو بود. از لحاظ روانی نیز کانادایی‌ها از اینکه به عنوان «آمریکای کوچک» در نظر گرفته شوند، احساس ناراحتی می‌کنند. آنچه که در سیاستگذاری فرهنگی کانادا اهمیت دارد؛ رابطه بین هویت فرهنگی و حاکمیت سیاسی می‌باشد.

آفریقای جنوبی

فستیوال هنرهای ملی^۱ به دلیل ایفای نقش در بازسازی هویت و فرهنگی ملی، مثال قابل توجهی در زمینه سیاستگذاری فرهنگی در آفریقای جنوبی می‌باشد. این برنامه، نمونه‌ای است از پیشرفت ارزشهای فرهنگی همزمان با تغییرات سیاسی که آفریقای جنوبی در نیم قرن اخیر تجربه کرده است. ظهور نمایندگی فرهنگهای بومی، نشان از تخریب فرهنگ عمومی سفید محور و اروپایی، طرد کلیشه‌های آفریقایی استعماری و بازسازی هویت اصیل آفریقای جنوبی با کمک سنت‌ها، میراث و مشخصه‌های فرهنگی مردمان بومی آن می‌باشد.

اوکراین

اوکراین در سال ۱۹۹۱ به عنوان کشور مستقل جدیدی شناخته شد اما فاقد هویت فرهنگی مشخص و مورد توافق بود. ۴۴ میلیون نفر جمعیت دارد که ۷۸٪ آن از لحاظ قومی، اوکراینی و مابقی روسی هستند. ۶۸٪ به زبان اوکراینی و ۳۰٪ به زبان روسی صحبت می‌کنند. بسیاری از شهروندان اوکراینی دو زبانه هستند همین تقسیم فرهنگی / زبانی است که مهمترین جنبه تفرقه‌انداز در جامعه اوکراینی می‌باشد. از نظر روسیه، زبان اوکراینی (روسیه کوچک) هرگز وجود نداشته است. ملی‌گرایان اوکراین برای پاک کردن میراث استعمار از فرهنگشان در قانون اساسی بوضوح اعلام کرده‌اند که زبان ملی در اوکراین، زبان اوکراینی می‌باشد. مشخصه‌های ملیت که شامل درجه بالایی از ارزشهای مشترک، سنتهای همگانی و پذیرش بی‌قید و شرط نهادهای دولتی می‌باشد در کشور اوکراین وجود ندارد.

استعمار داخلی: مناطق فرهنگی و سیاست ملی‌گرایی

منطقه فرهنگی، ناحیه‌ای جغرافیایی است که در آن گروهی با خصایص فرهنگی خاص متمرکز شده‌اند. مناطق فرهنگی در دولتهای چند ملیتی از قبیل آمریکا و شبه دولت-ملت‌ها بوجود می‌آیند. در بعضی از موارد، مناطق فرهنگی نشان‌دهنده ملت‌های جدا در درون دولتها

1- National Arts Festival

می‌باشد. به عنوان مثال اسکاتلند؛ ملتی در درون دولت انگلستان می‌باشد. آنها انگلیسی نیستند اما اسکاتلندی هستند، منطقه و ملت فرهنگی جدا (اما نه دولت). مناطق فرهنگی که توسط ساکنین و قدرت مسلط (هرچند با اکراه) به رسمیت شناخته شده‌اند ممکن است تقاضای زیادی در به رسمیت شناختن حقوق زبانی، برابری مذهبی و قومی از خود نشان دهند. هر کدام از این عوامل جمعیت شناختی ممکن است منجر به تنشهای سیاسی شود. سرزمینهای مورد بررسی در این بخش عبارتند از: کبک، پرتوریکو، اسکاتلند و کاتالونیا. هر کدام از آنها، هدف اشکال مختلفی از تبعیض‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قرار گرفته‌اند:

کبک: حاشیه‌سازی زبانی

کبک با اینکه همچنان در کنفدراسیون کانادا باقی مانده است اما نمونه موفقی در اعاده هویت متمایزش می‌باشد. سیاستگذاری فرهنگی در کبک برای حمایت از هنر و هنرمندان، میراث فرهنگی و ارزش نهادن به زبان فرانسوی می‌باشد. زبان، مؤلفه اصلی هویت فرهنگی کبک می‌باشد. زبان فرانسوی، زبان رسمی کبک و مشخصه فرهنگ آن بشمار می‌رود. سیاستگذاری فرهنگی کبک انتشار و مصرف محصولات فرهنگی فرانسوی زبان، دسترسی عموم به مکان‌های میراث فرهنگی فرانسوی و امور هنری معاصر را ترویج می‌کند و برگفتگو با گروه‌های قومی غیر فرانسوی و مردم بومی منطقه تأکید می‌کند.

پرتوریکو: انقیاد مستعمراتی

سیاستگذاری فرهنگی در پرتوریکو از طریق دو برنامه ارائه شد: بخش آموزش و پرورش جامعه (DIEDCO)^۱ و بنیاد فرهنگی پرتوریکو (ICP)^۲. این برنامه‌ها، ملی‌گرایی فرهنگی را از طریق سیاستهای فرهنگی ترویج می‌دهند. دو نهاد فوق، دستگاه ایدئولوژیک دولت بودند و از برنامه‌های فرهنگی با رویکرد بالا به پایین - مرکز و پیرامون استفاده می‌کنند.

اسکاتلند: کلیشه‌های قومی

کاتالونیا و اسکاتلند هرگز مستعمره نبوده‌اند اما به مدت ۱۰۰ سال بخشی از اسپانیا و انگلستان بوده‌اند. کنسول هنرهای اسکاتلند از سال ۲۰۱۰ سازمان اصلی برای سرمایه‌گذاری، توسعه و حمایت از فرهنگ و هنرها می‌باشد. استراتژی فرهنگی ملی اسکاتلند، فرهنگ را پایه و اساس

1- Division of Community Education

2- Institute of Puerto Rican

هر نوع سیاست و هویت فردی در نظر می‌گیرد. هدف، اسکاتلندی آگاه و مفتخر به میراث فرهنگی‌شان می‌باشد.

کاتالونیا: سرکوب رسمی

میراث فرهنگی و زبان کاتالونیا، معرف و ویژگی هویتی و ملی کاتالان‌ها می‌باشند. سیاست زبانی کاتالونیا، به دنبال تقویت هویت ملی و کمک به روند ملت‌سازی بوده و وسیله‌ای برای ایجاد پیوندهای مشترک میان شهروندان کاتالونیا با پیش‌زمینه‌های گوناگون می‌باشد. انتشار زبان کاتالونیایی برای تشویق شهروندان غیر کاتالونیایی به پذیرش هویت کاتالونیایی از طریق جذب فرهنگی و زبانی نوعی سیاست فرهنگی - مدنی نیز صورت می‌گیرد.

آکادیانا و فضای فرهنگی کجون

ناحیه آکادیانا در جنوب غربی ایالت لوئیزیانا آمریکا است که حدود ۴ میلیون نفر جمعیت دارد. کجون‌ها، هویتشان را بر پایه پیوندهای همگانی و شیوه زندگی مشترک با موزاییک فرهنگی آمریکایی بنا نهاده‌اند و افتخار زیادی می‌کنند که هم کجون هستند و هم آمریکایی اما در عین حال نگران حفظ «فضای فرهنگی»^۱ خود می‌باشند. کجون‌ها خود را با شیوه زندگی آمریکایی وفق نداده‌اند و همچنان به حفظ فرهنگ خودشان به عنوان نیروی حیاتی و متمایز ادامه می‌دهند. با همگنی قومی، ثبات جمعیت و ارزشهای معنوی مشترک، کجون‌ها هویت خودشان را جدا از باورهای مسلط ایجاد کرده‌اند اما نه بطور خصومت‌آمیز یا تجزیه‌طلبانه. هویت کجونی ریشه در زبان، فولکلور و مذهب دارد و تضعیف هر یک از این عناصر مانند کاهش فرانسوی زبانان، حضور سبکهای زندگی معاصر و کاهش اقتدار اخلاقی کاتولیکها منجر به تهدید ماهیت هویتی کجون‌ها می‌شود. بطور خلاصه وضعیت مناطق فرهنگی به شرح ذیل می‌باشد:

- زمانی که هویت منطقه‌ای متمایز به عنوان تهدید در نظر گرفته شده است، تقاضا برای حاکمیت فرهنگی مطرح شده است.
- این تهدیدها ممکن است شامل سرکوب فرهنگی رسمی (کاتالونیا)، فشار برای انطباق زبانی (کبک)، نگرانیها در مورد یکسان‌سازی فرهنگی (پرتوریکو) و وضعیتی از عدم تقارن اجتماعی و حاشیه‌سازی سیاسی (اسکاتلند) باشد.
- حاکمیت فرهنگی جهت حمایت از هویت متمایز؛ با استقلال سیاسی همراه خواهد شد.

۱- فضای فرهنگی اشاره به مناطق جغرافیایی کوچک فروملی با گذشته مشترک دارد که به جای اندازه و جمعیتشان، برای تجربه نکردن خشونت استعمار حائز اهمیت می‌باشند.

- استقلال سیاسی تاثیر گذارترین ضامن برای حمایت فرهنگی می‌باشد. اگر کشور مرکز در مورد از دست دادن هویت و تمامیت ارضی نگران باشد؛ مقاومت شدیدی در برابر ادعای استقلال بوجود خواهد آمد.

سخن پایانی

به نظر می‌رسد در آینده در زمینه سیاستگذاری فرهنگی، نهادهای هنری به جای تکیه بر یارانه دولتی بیشتر به سمت خصوصی‌سازی پیش بروند. مدل آمریکایی خصوصی‌سازی فرهنگ برای دولتهایی که خواهان کاهش در یارانه‌های فرهنگی خود هستند بسیار جذاب به نظر می‌رسد. البته فضای فرهنگی خصوصی شده کمتر به مسائلی چون تنوع زیبایی‌شناسی، دسترسی عمومی و نمایندگی فرهنگی می‌پردازد. سیاستگذاری فرهنگی مناسب با حمایت از هویت فرهنگی و گفتمان زیبایی‌شناسی که بخشی از گفتگوی مدنی هستند منجر به افزایش رفاه عمومی می‌شود.

